

دو عصیانگر عالمسوز

خیام و ابوالعلا

قسمت سوم

وجوه تباین خیام و ابوالعلا

ما گمان می‌کنیم که وجوه تباین این دو فرزانه بیشتر از وجوه نشابه آنان باشد، زیرا از بررسی هائی که در شخصیت هر دو صورت گرفته روشن می‌شود که چقدر این تونفر از هم فاصله دارند و برای رسیدن به این نتیجه لازم است که عقاید این دو را پیرامون خدا و مابریان و فلسفه عملی مورد مقایسه قرار دهیم .

خدای خیام جباری خود گامه است که ظاهرا کارهای چندان دلایل منطقی ندارد، با همه اینها خیام هرگز در وجود اوشک نمی‌کند و یکتایی او را بصورت (وجود مطلق) مورد تأیید قرار می‌دهد و بصورت های «نقاش ازل»، «دارنده»، «عقل آفرین» و امثال آن بیان می‌کند، خیام با اقرار به عظمت داشتن و قادر بودن این خدا می‌پرسد که چرا چنین گلها و جامهای زیبا را باندست نابود می‌کند:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش

صد بوسه مهر برجبین می‌زندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف

می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش



دارند چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست

گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود

ورنیک نیامد این صور عیب کراست

ابوالعلا در باره خدا بیشتر صحبت کرده است و بکلی با خدای خیام فرق دارد، گاهی ابوالعلا در وجود خدا شک می‌کند:

البت لی خالقاً حکیماً ولست من معشر نفساء

(- برایم ثابت کن که آفریدگاری دانا وجود دارد، زیرا من از گروه انکارکنندگان نیستم.) این شک زمانی به «لادری» تبدیل میشود.

اما الاله فامر لست مدرکه

فاحدر لجسیک فوق الارض اسخاطا

(- اما خدا پس امری است که من آن را درک نمی‌کنم از مردم روی زمین و خشم آنان بترس.)

خدای ابوالعلا محدود در زمان و مکان است و ساکن می‌باشد و هیچ حرکتی ندارد بلکه خود حرکت از او زائیده می‌شود و بدان جهت قادر و حکیم است. لذا خدای ابوالعلا خود گامه‌ای نادان نیست، آنقدر عظمت دارد که خردها از دریافت آن عاجز است اما از آثارش می‌توان او را یافت:

قلتم لنا خالق حکیم قلنا صدقتم کذا نقول

زعمتموه بلا زمان ولا مکان الا نقولوا

هذا کلام له خبی معناه لیست لنا عقول

(- گفتید ما آفریدگاری دانا داریم. گفتیم راست می‌گوئید ما هم چنین می‌گوییم. خدا را بدون زمان و مکان پنداشتید، پس بگوئید این سخنی است که معنایش پوشیده است و ما را خرد دریافت آن نیست.)

نه تنها خیام هیچ يك از پیامبران را مورد اهانت قرار نداده است بلکه همه جا از آنها با احترام یاد می‌کند: «درد بر پیغمبران او از آدم صبی تا پیغمبر عربی محمد مصطفی صلی الله علیهم اجمعین و بر عترت و اصحاب و برگزیدگان او چنین گوید:» (۱)

اما ابوالعلا منکر پیامبران است (۲) و کفر می‌گوید: «قبل از پیامبران مردم زندگی خوشی داشتند، اینان آمدند و با آوردن اموری محال آنرا خراب کردند. دینی و کفری و اخباری است قصه شده و قرآن و توراتی و انجیلی است نوشته شده. در هر نسلی اباطیلی وجود دارد که گروهی به آنها می‌گروند، آیا روزی می‌رسد که مردم به هدایت حقیقی برسند؟»

فلسه عملی

قسمت اعظم وجوه تباین خیام و ابوالعلا را فلسفه عملی آن دو تشکیل می‌دهد درست است که خیام هم مانند ابوالعلا مردم عادی را مشتی خرمی‌بندارد (۳) اما ازین مردم نمی‌برد. با آنها می‌نشیند و به آنها توصیه می‌کند که از زندگی لذت ببرند، سخت نگیرند، غم نخورند، غصه گمی و زیادی و چند و چون را بمل راه ندهند بلکه به شراب پناه ببرند و یا دلداری خوش بگلرانند لکن ابوالعلا نسبت به مردم و زندگی فوق العاده بدبین است از همه چیز و همه کس می‌گریزد مرتاض گونه زندگی می‌کند و بخودش رنج و ریاضت می‌دهد، حتی اشعار لزومیات او نوعی ریاضت و رنج است که بخود می‌دهد. (۴) خیام می‌گوید تا آنجا که امکان دارد غرائز و اسیراب کن و هرگز آنها را در خود سرکوب مکن، لکن ابوالعلا از غرائز می‌گریزد و حتی از طبیعی ترین غرائز یعنی خوردن خوراکیهای لذیذ و تمتع از زنان که حلال ترین لذات برای يك انسان است، می‌گریزد و خودش را در خانه زندانی می‌کند، لباسهای خشن می‌پوشد و از خودش هم قهر می‌کند.

ابوالعلا دنیا را مانمکده‌ای پراز شور و شیون می‌داند و با بی‌زالی می‌بیند از هزاران شوی مانده و او را زشت و مردار و پراز درد و رنج می‌بندارد که از نزدیکی به آن جز بدبختی و آلودگی چیزی عاید نمی‌شود. اما خیام جهان را يك عروس زیبا و دلآرا، عشوه‌گر و افسون‌کار یافته و با يك بیان بسیار ظریف و شاعرانه از وی خواستگاری نموده و با يك زبان شیرین و ساده‌ای، بی‌هیچ برده و پروا از او پرسیده است که گابین تو چیست، او هم زلف و راست جواب داده که: دل خرم تو و این هم که می‌خورند و شاد بودن آئین بوده مهریه او را مهیا داشته است. (۵)

به بیان بهتر می‌توان گفت که خیام يك فیلسوف خردگرای مثبت و يك شاعر خوش فربه خوشدل است. و ابوالعلا برعکس چهره‌ای منفی و عبوس دارد که هرگاه به خرد می‌گراید کاملاً خشک و منفی و آمیخته از یاس و اندوه و ماتم می‌گردد و چون به حال و هوای شاعرانه و تخیل بازا می‌گردد چیزی ندارد تا از آن خیال بسازد و تصویر بکشد. زن که مظهر همه زیباییهای جهان، نمونه کامل لذت و دلفریبی جهان مادی و معنی است در شعر ابوالعلا جایی ندارد و هرگز به دیوان اشعار ابوالعلا سری نزده است. وجود زن هرکجا باشد فضا را تلطیف می‌کند اگر در خارستان بیاید آنجا را گلستان می‌سازد، اگر در دنیای احساس نفوذ کند آنرا سرشار و رفیق می‌کند اما افسوس که ابوالعلا عزیز خود را از نعمت این گل جاندار طبیعت محروم کرده و بر خود و احساس و شعر خود و حتی بر خواننده خود ستم روا داشته است. شاید

هم تحت تاثیر عرق سامیش اینطور خشن و عبوس بوده و زن را که در میان آنان مقامی بس نازل داشته از نظر انداخته است. برخلاف آنکه خیام آریانی نژاد، لذت را بدون زن، کامل نمی‌داند چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند، ما یقین داریم که اگر زنی در زندگی ابوالعلا راه می‌یافت و قلب او را در گرو عشق خود می‌ربود، ابوالعلا دیگر آن ابوالعلا عبوس بدبین گوشه‌گیر، نمی‌بود. دیوانش دیگر لزومیاتی نداشت بلکه گلزاری می‌شد که گلهای رنگارنگ احساس ابوالعلا در آن شکوفا بود، زیرا ابوالعلا از نظر ذوق شعر و لطافت طبع بی‌نظیر بوده اما افسوس که فقط بجنبه‌های منفی گراییده است.

آیا خیام ابوالعلا را می‌شناخته است؟

در هیچیک از کتب گذشته اشاره‌ای به این مطلب نرفته است که ابوالعلا مورد شناخت خیام بوده باشد، ولی ظاهراً بعید بنظر می‌رسد که دانشمندی چون خیام شاعر بزرگ و معروفی چون ابوالعلا معری را نشناسد خاصه با آن افکار الحاد آمیز و اشعار دشوار و جادویی که سراسر دیوانهای شعر معری را فرا گرفته است.

دانشمند گرامی مرحوم «بدیع الزمان فروزانفر» به رساله‌ای دست یافته‌اند که مولف آن «جارالله زمخشری» است. این رساله «الزاجر للصفار عن معارضه الکبار» نام دارد، (۶) و ظاهراً حس خود ستانی زمخشری او را واداشته تا این رساله را در مورد اشتباهی از خیام و رفع آن از جانب خود بنویسد. زمخشری در الزاجر چنین می‌گوید: «و فراموش شدنی نیست برخورد من با حکیم دنیا و فیلسوف آن شیخ امام عمر خیامی در حالیکه فرا آورده بوده من و او را مجلس فریدی و از حرکت عین الفعل کنه‌های «مطبق» و «مصمم» را در وصف شمشیر پرسید و من به او گفتم عین الفعل هردو مکسور است و برایش تفسیر کردم که مطابق شمشیری است که به استخوان می‌رسد و مصمم شمشیری است که استخوان را می‌زند و از قول خواص گفتم که می‌گویند: صممت عزیزه فلان (جزم شد عزم فلانی). و این گفتار عوام است و غلط است که می‌گویند: صمم فلان عزیزه (جزم کرد فلان عزمی را) و خیام را به قول عرب آشنا کردم که می‌گویند: یطبق فی الافعاله و یصمم (۷) پس گفت من گمان می‌کردم که عین الفعل در اینها مفتوح است و در آن باره حرفهایی زد و بعد از چند روز در مجلس فریدی تشبیه بود و عینیه ابوالعلا را می‌خواند:

نبی من القریبان لیس علی شرع یخبرنا ان الشعوب الی صدع (۸)
سپس در بیت بعدی گفت «اصدقه فی مریه و فدا مریه» پس غلط او را بگرفتم اما او لجاجت کرد و گفت (مرت) به معنای دروغ گفتن است، گفتم شاید به این معنا در همان کتابی آمده است که مطابق و مصمم به فتح عین آمده است پس خیام شکست خورده ساکت شد.

با این حساب خیام نه تنها ابوالعلا معری را کاملاً می‌شناخته بلکه اشعار او را نیز می‌خوانده است و این امر محالی نیست زیرا توره جوانی خیام مقارن با اوج شهرت ابوالعلا بوده و بعلاوه خیام زبان عربی را آنقدر کامل می‌دانسته که به آن زبان چیز می‌نوشته است و حتی شعر هم می‌سروده. (۹)

اما اینکه خیام تا چه حد از ابوالعلا اقتباس کرده امری دیگر است. «عمر قروخ» معتقد است که «آشکارترین عقیده‌ای که عمر خیام از ابوالعلا گرفته، عقیده او در مورد صراحی و جام است و اینکه این ظروف روزگاری جزئی از بدن انسانی بوده و

دوباره به جسد دیگری منتقل می‌شود بنابر این احترام و رعایت آنها واجب است « (۱۰)

خیام :

ترکیب پیاله‌ای زکوه هم پیوست

بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سرویای نازنین از سردست
بر مهر که پیوست و به کین که شکست

این کوزه چون من عاشق زاری بوده است
در بند سرزلف نگاری بسوده است
این دسته که در گردن او می‌بینی
دستی است که در گردن یاری بوده است
«عمر فروخ» به آوردن یکی دو رباعی ازین دست سؤال می‌کند ، آیا اینها ، سخنان ابوالعلا نیست آنجا که می‌گوید ،

فلا یس فخاراً من الفخر عائدا

الی عنصر الفخار للنفع یضرب

لعل اناء منه یضع مره

فیاکل فیه من اراد و یشرّب

و یحمل من ارض لاخری و مادری

فواها له بعد الیلی بتغرب

(- چه بسا مردمان متکبری که خاک شده‌اند و کوزه‌گران گل‌انان را برای ساختن ظرف زیر لگد می‌کوبند . شاید ظرفی که از خاک آنان درست می‌شود ، برای خوردن و آشامیدن مورد استفاده دیگران واقع شود . این ظرفها از شهری به شهر دیگر حمل می‌شود وای بر آنان ، زیرا پس از خالشدن به غربت نیز دچار می‌گردند .)

با این حال ما گمان می‌کنیم که دانشمند بزرگی چون خیام که استاد ریاضی و نجوم بوده و از نظر شعری هم در اوج می‌باشد محال است که افکارش را از معری گرفته باشد زیرا مسائلی که در مکتب فکری خیام و ابوالعلا مطرح می‌شود چیزهایی است که همه دانشمندان کم و بیش از آنها سخن گفته‌اند اما چون اکثر از ترس تکفیر مردم این گونه افکار را علنی نمی‌کردند کمتر باین گونه فلسفه‌ها منسوب می‌شدند . لکن چون خیام و ابوالعلا افشای افکار ماتریالیستی و بدبینانه خود گستاخ بودند (معری گستاخ تر و جسورتر از خیام است) همیشه و در تمام عصرها چوب تکفیر خورده‌اند . نا گفته نماند که بسیاری از دانشمندان قرن حاضر نیز که در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند زیاد هم دیندار نیستند و چون در بطن آنها نفوذ گنی خواهی دید که هرگز دام یک خیام و یک ابوالعلا هستند . این گونه اندیشه‌ها لازم نیست که در ذهن خیام با انگیزه ابوالعلا بیاید . بلکه خیام خود منجم و ستاره شناس بوده و در نانی روابط عددی را می‌دید که بر جهان ماده حاکم است ، با این حساب وقتی ستارگان را رصد می‌کرده و به معادلات و مسائل نجومی می‌پرداخته فاصله خود را از آسمان و کرات آسمانی دیگر به اندازه‌ای دور می‌یافته که می‌بنداشته بشر روی این زمین خاکی سرگردان فراموش شده‌است و ترس از نابودی او را دچار چنین افکاری می‌کرده و می‌بنداشته که اگر بمیرد و از همه امکانات و لذات بهره نبرد زندگی را باخته است.

مابعدوی این فرزندان بدیده احترام می‌نگریم و به آنها درود می‌فرستیم که در زندگی ، خودشان بودند ، حرفهای دیگران را طوطی وار تقلید نکردند و افکار و احساسات خودشان را از جهان و مافیها آزادانه بیان داشته‌اند . مارنالیسم و واقع گرایی

این دو بزرگوار را تحسین می‌کنیم ، در حقیقت ظهور ابوالعلا در عرب و خیام در ایران ، را انقلابی در طرز تلقی گذشتگان از جهان می‌بنداریم و اگر این دو دانشمند را زندیق و کافر بدانیم معذالك چنین زندیقان عزیز جایشان همیشه در قلبهای صاحب‌دلان خواهد بود .



حواشی:

- ۱- نوروژنامه، ضمیمه کلیات آثار پارسی خیام، عباسی
- ۲- قاضی ابویوسف عبدالسلام قزوینی که از معاصران معروف ابوالعلا است می‌گوید: «معری به من گفت من در عمر خویش هیچکس را هجا نگفته‌ام، گفتم راست می‌گویی مگر انبیا را علیهم السلام را، و رنگ چهره او تغییر یافت.»
- (ارشاد الارب - یاقوت حموی)
- ۳- گاوی است در آسمان قرین بروین
یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی بستین
زیر و زبر دو گاو مشی خر بین (خیام)
- فالقیت البهائم لاقول
تقیم لها الدلیل ولا ضیاء (معری)
- (چارپایان را یافتم که خردی ندارند تا برایشان اقامه دلیل کند و آنان را راهنما باشد)
- ۴- شعر بی‌دروغ ، شعر بی‌تفاوت ، زورین کوب ص ۹۹
- ۵- نادره ایام یگانی ص ۲۸۲
- ۶- مجموعه مقالات استاد فروزانفر
- ۷- در کارهای خود بسیار دقیق و جدی است و مانند شمشیری است که هم بند از بند جدا می‌کند و هم قلم را می‌زند.
- ۸- دیوان سقطالزند : پیامبری از کلاغها که هیچ دینی ندارد به ما خبر می‌دهد که ملتها رو به پریشانی است.
- ۹- شهر زوری ، نزهة الارواح
- ۱۰- عقابده فلسفی ابوالعلا عمر فروخ